

سخن سردبیر

از موج اول انقلاب اسلامی تا انقلاب سوم

«دهه بصیرت در چشم‌انداز حماسه ۹دی و قیام ۱۹دی»

◆ تداوم یک انقلاب

می‌گویند انقلاب مانند هر رویداد دیگر، راهی می‌گشاید اما چیزی را حل نمی‌کند. انقلاب نقطه آغاز یک حرکت تاریخی است نه نقطه پایان یک تاریخ. انقلاب نقطه آغاز راهی است که ماجراهای آن مشخص است ولی نتایج آن مشخص نیست. می‌گویند انقلاب‌ها باید شرایط و امکانات و سؤال‌های جدیدی فراهم آورند. آنچه روند بعد از رویدادها را امکان‌پذیر می‌سازد نظام سؤال‌هاست نه امکانات پاسخ‌ها. در نهایت می‌گویند در نظر گرفتن انقلاب به‌مثابه راه حل مشکلات و پاسخ به مسائل، چیزی جز توهم نیست.

امکان ارزیابی علمی آنچه می‌گویند وظیفه این نوشته نیست اما در این مسئله به یقین رسیده‌ایم که فهم ماهیت انقلاب اسلامی - که ملت ایران بر اساس آن، رژیم کهنه و پوسیده پادشاهی را از صحنه خارج کرد - بر مبنای تئوری‌های جنبش‌های اجتماعی که تحت سیطره فلسفه سیاسی غرب هستند آب در هاون کوبیدن است؛ مهم‌ترین دلیل آن هم این است که در مبنای فلسفه سیاسی غرب «اتوپیا»ها و «ایدئولوژی»ها که جنبش‌های اجتماعی بر آن سوار می‌شوند و دست به تغییر می‌زنند همزاد با جنبش‌ها و حتی عموماً بعد از فروپاشی نظم کهنه متولد می‌شوند؛ در حالی که محال است اسلام در درون جامعه‌ای که در آن نفوذ فکری، فرهنگی و سیاسی عمیق نداشته باشد دست به انقلاب اجتماعی بزند.

چنین انقلاب‌هایی زابیده توهمات فلسفه سیاسی غرب و نوعی ایدئولوژی استعماری است که در دویست سال اخیر تحت عنوان جنبش‌های مارکسیستی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، کمونیستی، فاشیستی، آنارشویستی و غیره بخشی از جهان عقب‌نگه‌داشته‌شده و پیشرفته را فرا گرفته و امروز هم تحت عنوان جنبش‌های اصلاح‌طلبی، جنبش‌های مخملی، جنبش‌های رنگین، جنبش‌های اصفلابی (رفولوشن)^۱ و امثال اینها در کشورهایی که به نوعی زیر سیطره عمومی نظام سرمایه‌داری و استکباری قرار نمی‌گیرند، به اجرا در می‌آید.

مکتب که در جوامع اسلامی مبنای جنبش‌های اجتماعی قرار می‌گیرد همزاد جنبش نیست که با آن فقط صورت نظام قدیمی و کهنه دچار تغییر شود و مناسبات گذشته همچنان پایدار بماند؛ هدف جنبش‌های اصیل اسلامی، که در آنها اسلام فقط ایدئولوژی مبارزه نیست بلکه معرفت و روشی از نگاه به عالم و آدم و زندگی کریمانه در زیست فردی و اجتماعی می‌باشد، آن است که تغییر در کل ساختار اجتماعی و از بین بردن مناسبات نظم کهنه و جایگزینی نظم جدید را

۱. مقصود جنبش‌های ترکیبی انقلابی-اصلاحی است که تحت عنوان تئوری‌های «چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین» در دو دهه گذشته توسط جریان‌های چپ و به‌ظاهر اصلاح‌طلب در ایران به آزمون گذاشته شد و از ملت ایران شکست سختی خورد.

تعقیب کند. به همین اعتبار، انقلاب اسلامی در ایران علیه همه قدرت‌های تثبیت‌شده جامعه شاهنشاهی و سنت‌های جاهلی این جامعه و شیوه‌های زندگی آن بود.

انقلاب به مثابه دگرگونی در همه ساختارها و شیوه زندگی و نگاه به عالم و آدم در تفکرات اسلامی، راه حل قاطعی برای حل مشکلات و پاسخ به آرمان‌های مطرح‌شده و دقیقاً برنامه‌ریزی شده است؛ به همین اعتبار بود که امام عظیم‌الشان امت در نامه معروف سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعنامه ۵۹۸ به ملت ایران سفارش می‌کند که بغض و کینه انقلابی را در سینه نگه دارید و با خشم و غضب بر دشمنان بنگرید چون شراره کینه انقلابی تان جهانخواران چپ و راست را به وحشت انداخته است. امام معتقد بود که:

جنگ امروز ما جنگ با عراق و اسرائیل نیست؛ جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست؛ جنگ ما، جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛ جنگ ما، جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست؛ جنگ ما، جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور؛ جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمامی نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری و کمونیزم؛ جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوشگذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد؛ این جنگ محصور در مرز و بوم نیست؛ این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی، کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند. این جنگ، جنگ اعتقاد است؛ جنگ ارزش‌های اعتقادی-انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگذرانی است. جنگ ما، جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست... و مسلمین جهان هم که می‌دانند جنگ بین استکبار و اسلام است.^۱

در اندیشه امام، مکتب و انقلاب، تنها ابزاری برای جابه‌جایی سیاسی قدرت نبودند که پس از این جابه‌جایی از صحنه خارج شوند و قدرت را به گروه‌های جدید بسپارند بلکه برخلاف فلسفه‌های سیاسی غرب و باورهای غربگرایان، امکان پاسخ کامل و برنامه‌ریزی‌شده‌ای بود برای شرایطی که در آن شرایط، انقلاب اتفاق افتاد. هر توفقی در هر مقطعی از انقلاب، برای

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۶۹-۶۸.

سنجش فضای جدید با آرمان‌های انقلابی و انطباق با آن بود نه توقفی برای عبور یا عدول از انقلاب و درست به همین اعتبار است که جابه‌جایی دولت موقت، اشغال لانه جاسوسی شیطان بزرگ امریکا، عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر، مبارزه با گروهک‌های مزدور و منافق چپ و راست، ارتداد جبهه ملی و انحراف عقیدتی و سیاسی نهضت آزادی و جریان‌های همسو، حذف نخست‌وزیری از ساختار سیاسی ایران، تجدیدنظر در قانون اساسی، تبیین نظریه ولایت مطلقه فقیه، عزل منتظری از قائم‌مقامی رهبری و سایر موانعی که در مکتب و انقلاب توقف ایجاد می‌کردند و سودای عبور یا عدول از انقلاب اسلامی را داشتند، اتفاق افتاد.

دقیقاً به همین اعتبار است که امروز حماسه ۹۹ دی یک انقلاب سوم در درون انقلاب اسلامی و حرکتی در تداوم مکتب و انقلاب علیه کسانی بود که به هسته انقلاب اسلامی نفوذ کرده بودند و به دنبال پوچ کردن مغز انقلاب از درون انقلاب و عبور و عدول از آرمان‌های امام بودند. تردید در رکن انقلابی بودن، مردمی بودن و مکتبی بودن انقلاب اسلامی از طریق فعال کردن شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شکاف‌های نسلی، تردید در رکن رهبری از طریق تشکیک در اصل ولایت فقیه و کارآمدی نظام ولایت فقیه و از همه مهم‌تر، تردید در کارآمدی اسلام از طریق فعال کردن شکاف‌های مذهبی و تحمیل قرائت‌های سکولاریستی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، سنتی، تجدیدنظرطلبانه، پسامدرن و حتی پساسلطنتی از اسلام و بازگشت به اندیشه‌های گذشته و... پروژه‌هایی بودند که در دو دهه گذشته توسط حلقه‌های مشکوک و مذبذبی چون حلقه کیان، حلقه بیان، حلقه دوم خرداد، حلقه مشارکت، حلقه مجاهدین انقلاب (منافقین جدید)، حلقه نوحجتیه‌های مدرن، حلقه نوبهایی‌ها و از همه جدیدتر حلقه نهضت جهانی مسلمانان میانه به رهبری جبهه توحید و تعاون در ایران- که در فتنه ۸۸ رهبری فتنه را سازماندهی می‌کرد- به اجرا گذاشته شدند.

فهم عمق این فتنه‌ها در دل نظام انقلاب اسلامی به ما کمک می‌کند تا ارزش و اهمیت حماسه ۹۹ دی ۱۳۸۸ در تثبیت آرمان‌های انقلاب اسلامی و تصفیه منافقین جدید از درون هسته انقلاب را به درستی تحلیل کنیم. تقارن این واقعه با سالروز قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ و شباهت عجیب عوامل

پیدایی آن قیام با عوامل پیدایی حماسه ۹دی و بصیرت جانانه ملت ایران در شناسایی عوامل اصلی این دو رخداد نشان می‌دهد که زمینه کردن دستاوردهای این دو رخداد برای تداوم آرمان‌های انقلاب اسلامی و بصیرت داشتن و انقلابی ماندن چقدر حیاتی است. به درستی اگر این دهه (یعنی فاصله ۹دی ۱۳۸۸ و ۹دی ۱۳۵۶) را دهه بصیرت ملت ایران بنامیم، فرآیند تاریخ سه دهه انقلاب اسلامی و تمام رخدادهایی که به معارضة با انقلاب اسلامی و ملت ایران آمد و تنها با بصیرت حل و فصل شد را به هم پیوند خواهیم زد.

◆ دهه بصیرت: از حماسه ۹دی تا قیام ۹دی

یکشنبه اول آبان ۱۳۵۶ آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی فرزند رهبر نهضت اسلامی ملت ایران به طرز مشکوکی دار فانی را در عراق وداع گفت. خبر، بسیار کوتاه ولی در عین حال بهت آور و باورنکردنی بود. متعاقب این واقعه خشمی نفرت‌انگیز نسبت به رژیم شاه همراه با غمی جانکاه سراسر ایران را فرا گرفت. خبر به سرعت در ایران منتشر شد و در ماتم رحلت فرزند برومند امام حوزه‌ها تعطیل و بازارهای ایران بسته شدند. کابوس شاه از واقعه مرگ مشکوک حاج آقا مصطفی که عموماً معتقد بودند به دست ساواک به شهادت رسیده است، تا چهلمین روز ادامه داشت.

حجم مطالبی که در این چهل روز علیه نظام شاهنشاهی و شخص شاه و فساد رژیم پهلوی منتشر شد برای خود رژیم باورکردنی نبود. انقلابیون مکتب امام خمینی تهدید، شهادت و حذف فرزندان انقلاب را به فرصت بزرگی برای حمله علنی علیه نظام سلطنت در ایران تبدیل کرده بودند. ساواک در یکی از گزارش‌های خود در این خصوص می‌نویسد:

اخیراً تعداد زیادی از نوارهای سخنرانی و عاظ که به مناسبت مرگ مصطفی خمینی در ایران صورت گرفته و ضبط گردیده به نجف اشرف ارسال و در اختیار روحانیون منحرف از جمله خمینی قرار گرفته است.

نظریه شنبه: در یکی از نوارها که گوش داده شد مشاهده گردید سخنران مربوطه که در

شهر قم و در حضور جمع کثیری (گویا حدود پنج هزار نفر) سخنرانی می‌کرده درست پنجاه بار نام ائمه اطهار را بر زبان آورده بدون اینکه بعد از نام امام، جمله علیه‌السلام را که هر واعظ مذهبی مقید به گفتن آن است بگوید و این نمونه واعظی است که در مکتب خمینی بزرگ و تربیت شده و صرفاً مسائل و وقایع مذهبی را از جنبه انقلابی و تحریک مردم می‌نگرند...^۱

گزارش مزبور و ده‌ها گزارش مانند آن نشان می‌دهد که برپایی مجالس و مراسم متعدد برای مرحوم حاج آقا مصطفی چه تأثیری در بیداری مردم و شناخت بیشتر آنها نسبت به امام خمینی و کسب روحیه انقلابی داشته است. مراسم چهلم ایشان در مسجد اعظم قم با حضور ده‌ها هزار نفر از مردم و با سخنرانی مرحوم ربانی املشی و در نهایت با قرائت قطعنامه ۱۳ ماده‌ای برگزار شد؛ این سخنرانی که در آن نکات خوبی از ظلم‌های رژیم پهلوی به ملت ایران و وابستگی این رژیم به اسرائیل داشت، نمایش تازه‌ای از شروع یک حرکت بزرگ اجتماعی به رهبری امام خمینی بود. شاید همین همایش بزرگ و همایش‌های شبیه به آن بود که شاه را در توهم قداست‌زدایی از امام در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ و درج مقاله معروف «استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق در روزنامه *اطلاعات* گرفتار کرد؛ مقاله‌ای که نماد اوج بلاهت شاه و کارگزاران حکومتی وی و بلندای بصیرت مردم ایران در شناخت دشمنان دین و مملکت شد. متعاقب درج این مقاله و هن‌آلود در روزنامه *اطلاعات* و توهین ناجوانمردانه به ساحت مرجعیت امام خمینی آن هم در ایام عزای حسینی موجی از قیام، شهر قم و سایر شهرهای ایران را فرا گرفت. در روز ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم قم یکپارچه به خیابان‌ها ریختند و رژیم شاه را با یزید همسان کردند. بصیرت ملت ایران در ۱۹ دی اگرچه با گلوله‌ها، هلله‌ها و پایکوبی مأموران شاه پاسخ داده شد اما قیام آن روز نقطه عزیمت بصیرت مردمی در انقلاب اسلامی شد.

۱. امید اسلام شهید حاج سیدمصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۸،

اکنون بعد از گذشت سه دهه از این قیام، مجدداً در همان ماه و با همان روش و در همان عزای حسینی، تاریخ تکرار شد؛ غربگرایان، منافقان، سلطنت‌طلبان، اذناب امریکا و انگلیس و اسراییل و همه دشمنان مارک‌دار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی به رهبری خاتمی، موسوی و کروبی مانند شبه‌روشنفکران وابسته به نظام مشروطه سلطنتی که تصور می‌کردند تهاجم به امام خمینی تهاجم به اتوریته مذهب و نیروهای مذهبی در ایران و تحقیر آنهاست، در ایام عاشورای حسینی در یک فضای هشت‌ماهه از فتنه و شورش به توهم اینکه می‌توانند اتوریته جمهوری اسلامی، ولایت‌فقیه و اسلامیت نظام را با تهاجم به عزاداران حسینی و برپایی رقص و پایکوبی و هلله و اسائه ادب به مرجعیت و ولایت مورد تردید قرار دهند، با همان بصیرتی مواجه شدند که رژیم سلطنتی شد.

برای ملت ایران شناخت بسترها، جریان‌ها و شرایطی که قیام ۱۹ دی سال ۵۶ و حماسه ۹ دی سال ۸۸ را فراهم ساخت بسیار اهمیت دارد. باید پیوندهای تاریخی این دو رخداد بزرگ را به‌عنوان نقطه عزیمت آغاز دور جدیدی از تحولات سیاسی-اجتماعی ایران تحلیل کرد؛ زیرا همان‌طوری که قیام ۱۹ دی ۵۶ جرقه خرم‌سوز انقلاب اسلامی در تاروپود خشک، شکننده و فرسوده نظام پادشاهی در ایران شد، حماسه ۹ دی ۸۸ نیز خرم‌سوز خشک و فرسوده فتنه منافقین جدید را به آتش کشید و خاکستر کرد. اگرچه در این دو رخداد، مردم و بصیرت مردمی عناصر تعیین‌کننده بودند اما نباید فراموش کنیم که پشت هر فتنه‌ای که برای مقابله با اعتقادات و آرمان‌های اسلامی و انقلابی ملت ایران در دوران معاصر ساماندهی شد جریان‌ات مشابه با انگیزه‌هایی مشابه بوده و هستند؛ جریان‌هایی که در هر دوره از تاریخ ملت ایران با عناوین فریبنده جدید و چهره‌های تازه‌ای وارد صحنه می‌شوند ولی همه آنها در یک نقطه به اشتراک رسیده‌اند و آن سرکوب آزادی‌های ملت ایران، حذف مذهب از صحنه اجتماعی و معامله با بیگانگان در فروش استقلال کشور می‌باشد.

ما در این یادداشت تلاش می‌کنیم همسانی این جریانات را از گذشته تاکنون به‌اجمال نشان

دهیم.

♦ **از دیکتاتوری تجدد تا دیکتاتوری اصلاحات** (بازخوانی اریستوکراسی مدرن در ایران)
 این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که در غرب همیشه حقیقت و سیاست رابطه‌ای ناسازگار داشته‌اند؛ در نتیجه همه آنهایی که در ایران در حوزه تحولات فکری، فرهنگی و اجتماعی دل در گرو آرمان‌های غربی داده‌اند به‌نوعی گرفتار ناسازگاری حقیقت و سیاست هستند. نیکولو ماکیاوولی پدر فلسفه سیاسی جدید غرب که غربگرایان ایران نیز سرسپرده او در حوزه سیاست هستند، می‌گوید:

ناچار باید تصدیق کرد که طریق عمل بیش از دو راه نیست: یکی مطابق قوانین؛ دیگری زور. طریق اولی مخصوص انسان است؛ دومی مخصوص حیوان. اما چون طریق اولی تقریباً غیر مؤثر است پس ناچار از روی احتیاج باید به طریق دومی متوسل شد.^۱

تعریف سیاست به‌مثابه علم قدرت، ناظر به این دیدگاه است. بنابراین آنهایی که با پشتوانه‌های فلسفه غرب وارد حوزه سیاست می‌شوند همیشه خود را در تضاد با حقیقت می‌بینند و انکار حقیقت و مقابله با حقیقت را بخشی از وظایف سیاست و رقابت‌های سیاسی برای کسب قدرت، حفظ قدرت و بسط قدرت می‌دانند. درست از همین زاویه است که نویسندگان مقاله «استعمار سرخ و سیاه» و فراهم‌کنندگان قیام ۱۹ دی ۵۶ با فتنه افروزان ۸۸ و فراهم‌کنندگان زمینه‌های حماسه ۹ دی ۸۸ با هم پیوند برقرار می‌کنند. هر دو جریان در حوزه سیاست ناظر به کسب و حفظ قدرت بوده و از درک حقیقت باورها و اعتقادات مردم ناتوان بودند.

ظهور اشکال جدید جریان‌های سیاسی و فکری در سه دهه گذشته در ایران مبین فهم جدیدی از صف‌آرایی نیروهای منازعه‌گر ضدانقلاب علیه انقلاب ایران نیست. با اندک‌تأملی می‌توان فهمید که ضدانقلاب وابسته به استبداد نظام شاهنشاهی از همان نظریه‌ها و

ویژگی‌هایی ارتزاق می‌کرد که ضدانقلاب وابسته به استکبار امریکا و انگلیس در عصر انقلاب اسلامی ارتزاق می‌کند. بر همین باور، روش‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های این دو گونه از ضدانقلاب چندان تفاوتی با هم ندارند.

همسانی فتنه ۸۸ و حماسه ۹۹ با فتنه ۵۶ و قیام ۱۹ دی از همین زاویه محل بررسی‌های جامعه‌شناختی است؛ به عبارت دیگر فهم پیوند مبانی این دو رخداد از این جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد جریان‌های ستیزه‌جو و حقیقت‌گریز ضدانقلاب در دوران معاصر در یک فرآیند خاص، صلاحیت‌های فکری و سیاسی خود را از دست داده‌اند و انقلاب ملت ایران تأثیری در روش‌ها و استراتژی‌های آنها به شکل بنیادی نداشته است. از همین زاویه درک سخنان امام امت که فرمودند: «ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی برنمی‌دارند... سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند»^۱ قابل فهم است.

تعصب ساختاری و حقیقت‌ستیزی افراطی در مطالعات مربوط به جنبش‌های اجتماعی علی‌الخصوص انقلاب اسلامی، در آثار و نوشته‌های این جریان بسیار آشکار است. ویژگی‌های عمده گروه‌گرایی و حزب‌بازی در نظریه‌های علوم سیاسی و اجتماعی این است که انحصارطلب و در عین حال تمامیت‌خواه هستند. منطق‌ناپذیری سرسپردگان به افکار و اندیشه‌های غربی و شرقی قصه‌ای به بلندای تاریخ دویست‌ساله دوران معاصر دارد.

گونه‌شناسی تصاویر مربوط به انجمن حجّیه و بهائیت و همچنین جبهه ملی و جریان‌های همسو (نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و...) با احزاب دوم‌خردادی (کارگزاران، مشارکت، اعتماد ملی، مردم‌سالاری، سازمان مجاهدین انقلاب و...) نه به‌عنوان یک حزب

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷.

سیاسی - عقیدتی خاص بلکه به‌عنوان طیفی که درکی خاص از مذهب در حوزه اجتماع دارد، بسیار دقیق و تعیین‌کننده است. در مورد این جریان‌ها که از جنبه نگاه به شکل‌های سیاسی تفاوتی با جریان‌های وابسته به نظام مشروطه سلطنتی ندارند، تبیین تمایز بین تلقی از جنبش به‌عنوان یک محفل با تلقی از جنبش به‌عنوان یک انجمن و تلقی از جنبش به‌عنوان یک ایده مهم است.

همه می‌دانیم که جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مشخص آن شبیه الگوهای یک واحد صنعتی است که یک سازمان را تشکیل می‌دهند. برخی از افراد عضو جنبش هستند و برخی نیستند. جنبش اهداف از پیش تعیین‌شده، برنامه‌ریزی‌شده، استراتژی و تاکتیک دارد؛ همان‌طور که یک واحد صنعتی در یک سازمان چنین ویژگی‌هایی دارد اما این ویژگی‌ها را اصلاً در خصوص جریان‌های ضدانقلاب در ایران از دوران پهلوی تا عصر جمهوری اسلامی نمی‌بینیم. یکی از دلایلی که به تمام حرکت‌های پراکنده وابسته به این جریان‌ها یا جنبش‌ها، حرکت‌های کاذب اجتماعی گفته می‌شود به این اعتبار است که به‌رغم نمای ظاهری این جنبش‌ها، در درون هیچ‌یک از آنها نمادی از عناصر یک جنبش وجود ندارد بلکه در پشت این نمای ظاهری آنارشیسم، فتنه‌افروزی و شورش‌های کور و ویرانگر قرار دارد. بدی این جنبش‌ها برای جامعه‌ای مثل جامعه ایران این است که هم عناصر انتقادی را در جامعه کم‌وبیش غیرعقلانی می‌سازند و در نتیجه انتقاد را گرفتار کنترل می‌کنند و هم شور و هیجان عمومی را به سود برهم‌ریزی نظم موجود مصادره می‌کنند؛ به‌عبارت دیگر، جنبش‌های کاذب اجتماعی که در قالب مفهوم جدید جنبش‌های مخملی یا جنبش‌های رنگین عمل می‌کنند، به‌معنای دقیق کلمه نمایشی است که مظاهر خود را نشان می‌دهد اما قدرت جنبش در دست آنارشیست‌هایی است که هیچ نظم عقلانی برای فتنه‌افروزی‌های خود ندارند. ارکان و عناصر این اقدامات آنارشیستی در قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه و ۱۸ تیر، ترور درون‌تشکیلاتی سعید حجاریان در فضای سیطره سیاسی و امنیتی حکومت اصلاح‌طلبان در دوره خاتمی و تداوم همین روش در فتنه ۸۸ باز هم از ناحیه همین جریان‌های هم‌سنخ قابل مشاهده است.

مطالعات جامعه‌شناختی جریان‌های ستیزه‌گر از آسیب‌شناسی‌های بنیادی انقلاب اسلامی است که باید از زیر نفوذ ایدئولوژیک فلسفه سیاسی غرب خارج شود تا معناپذیر و قابل تعریف گردد. مهم‌ترین مسئله برای ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی این است که فرآیند شکل‌گیری و نحوه اقدام این جریان‌ها را از طریق تحلیل ساختار فکری و عملکرد آنها بررسی کند و از قرار گرفتن در چنبره ایدئولوژی‌های پندارگرا پرهیز نماید.

جنبش‌های کاذب اجتماعی در ایران اغلب با وارد کردن خواسته‌های اجتماعی در حریم خصوصی و خانوادگی وارد فضای شخصی می‌شوند و امنیتی شدن روابط خود را به درون حریم شخصی می‌کشانند و از این طریق وحدت و یکپارچگی خانواده را که نمودی از انسجام جامعه است، از هم می‌پاشند.

همان‌طور که در دوم‌خرداد و در فتنه ۸۸ مشاهده کردیم این جنبش‌ها رابطه میان فرد و جمع را مبهم می‌کنند و به جای آنکه حرکت اجتماعی را از میان گروه‌های شناسنامه‌دار و قانونی و عقلانی هدایت کنند به صورت فردی وارد حوزه اجتماعی می‌شوند و تعاریف شخصی خود را ملاک معرفی جنبش می‌دانند. با این اقدام، تمام فعالیت‌های درون جنبش به صورت آمیزه‌ای مرکب از هویت‌های گسسته خواهد بود که در سطح جمعی و فردی می‌خواهد خود را اثبات کند و انگیزه‌ای جز این اثبات و تخریب هر آنچه مخالف این اثبات باشد ندارد.

آنچه گفته شد مبانی جامعه‌شناختی جنبش‌های کاذب اجتماعی است که افرادی نظیر جین شارپ، بروس جنکینز، رابرت هلوی، لورا اسکور و... در مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی‌خسونت آمریکا و مؤسسه‌های چون انستیتو آلبرت انشتین، بنیاد سوروس، مؤسسه کنواس در صربستان و مؤسسه اقدامات و استراتژی‌های خسونت‌پرهیز صربستان، علیه کشورهای که مبانی فلسفه سیاسی غرب را به چالش کشیده‌اند و منافع آمریکا و نظام‌های لیبرال-دموکرات را در کشور خود و جهان به رسمیت نمی‌شناسند، سازماندهی می‌شود.

تمامی استراتژی‌هایی که در فتنه ۸۸ به رهبری خاتمی، موسوی و کروبی تحت عنوان مقابله با دولت کودتا سازماندهی شد تلفیقی از استراتژی‌های کتاب *ضدکودتا* اثر جین شارپ و

بروس جنکینز، جامعه مدنی، مبارزه مدنی اثر جین شارپ و رابرت هلوی، کتاب راه‌های مسالمت‌آمیز تغییرات اجتماعی اثر اداره برنامه‌های بین‌المللی وزارت خارجه امریکا، کتاب راهنمای بی‌خشونت مؤثر (برنامه‌های درسی از مؤسسه کنواس در صربستان)، کتاب از دیکتاتوری به دموکراسی اثر جین شارپ، کتاب مبارزه بی‌خشونت اثر مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی‌خشونت، کتاب مبارزه خشونت‌پرهیز؛ پنجاه نکته اساسی اثر مرکز اقدامات و استراتژی‌های خشونت‌پرهیز صربستان و... می‌باشد.

◆ فتنه ۸۸ و مبارزه جیو - جیستوی سیاسی اصلاح‌طلبان علیه انقلاب

اسلامی

جیو - جیستو اصطلاحی است در ورزش جودو به معنی برهم زدن تعادل حریف با استفاده از نقاط قوت او؛ به عبارت دیگر تمامی نقاط قوت حریف با برهم زدن تعادل او، تبدیل به نقاط ضعف می‌شوند و از این طریق می‌توان بر حریف پیروز شد. سیاست مبارزه جیو- جیستو یا جیو- جیستوی سیاسی فرآیندی خاص است که طی آن جنبش‌های کاذب اجتماعی تمام نقاط قوت حریف را با شگردهای خاصی تبدیل به نقاط ضعف می‌سازند و از آن برای تضعیف حاکمیت و تقویت نیروهای خود استفاده می‌کنند؛ به عنوان نمونه حضور حداکثری مردم در صحنه انتخابات یکی از نقاط قوت جمهوری اسلامی است که در سه دهه گذشته بسیاری از دشمنان انقلاب اسلامی و نظام‌هایی را که به‌ظاهر داعیه دموکراسی دارند به تعجب واداشته است. تشویق نظام سیاسی ایران برای حضور حداکثری مردم در همه انتخابات از جنبه مبانی فلسفه سیاسی غرب، اقدامی خلاف عقل سیاسی در مدل‌های دموکراسی است؛ زیرا حضور حداکثری به‌مثابه افزایش تقاضاها از سیستم سیاسی است و کمتر نظامی خود را در معرض چنین تقاضاهایی قرار می‌دهد. بر همین اساس بیشتر نظام‌های سیاسی حتی نظام‌های مدعی دموکراسی دوست ندارند در فضاهای انتخاباتی چنین شرایطی را برای خود فراهم سازند.

از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز یکی از نقاط قوت و شاخص جمهوری اسلامی همین حضور حداکثری مردم در انتخابات و به صحنه آوردن آنها به روش‌های خاص و قانونی است. بر اساس مبانی جنبش‌های کاذب اجتماعی و روش مبارزه جیو-جیستوی سیاسی که در کتاب *جامعه مدنی، مبارزه مدنی، اثر جین شارپ* و رابرت هلوی تجویز شده است این روش می‌تواند این نقطه قوت را به نقطه ضعف تبدیل نماید. نیروهای مخالف می‌توانند مفهوم پایه‌ای این شیوه را در قالب مبارزه با رژیم، از طریق ایجاد شرایط نامتقارن و ناسازگار مورد استفاده قرار دهند و شوک سیاسی بزرگی مانند شیوه جیو-جیستو به آنها وارد سازند و در نهایت تعادل حریف را از نظر سیاسی بر هم زنند. این شیوه مانند بیماری لوپوس نقطه قوت و دفاعی سیستم را به خودش منعکس می‌کند و از این طریق قدرت سیستم را تضعیف می‌نماید.

جین شارپ در این کتاب می‌گوید این روش موجب ازدیاد تنفر از حاکمان در سه گروه می‌شود: ۱. درون خود حاکمیت ۲. افرادی از جامعه که این اعتراضات بر آنها تأثیر دارد و اهداف مبارزه برای آنها مهم است و ۳. اشخاص و گروه‌هایی که به صورت غیرمستقیم درگیر هستند... این انزجار می‌تواند به شکاف در حاکمیت منجر شود؛ همچنین باعث افزایش نیروهای مبارز و تقویت انگیزه‌های آنها شود و نیروهای سوم را به نفع نیروهای مبارز و علیه حاکمان به میدان آورد.^۱

اصلاح‌طلبان و نیروهای چپ درون نظام از دهه دوم انقلاب اسلامی، جیو-جیستوی سیاسی خود را برای تبدیل نقاط قوت جمهوری اسلامی به نقاط ضعف آغاز کردند تا نشان دهند که مجاری عرفی مشارکت و مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی دچار بحران مقبولیت شده است. ویژگی‌های مشترک این دو دهه، استفاده از تاکتیک چانه‌زنی در بالا و

۱. جین شارپ و رابرت هلوی، *جامعه مدنی، مبارزه مدنی*، ترجمه مهدی کلانترزاده، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۶، ص ۴۳-۴۱.

فشار از پایین برای باج‌خواهی از نظام جمهوری اسلامی بود. به‌طور طبیعی اگر برای این باج‌خواهی پاسخی مثبت از ناحیه سیستم سیاسی دریافت نمی‌شد از تاکتیک بسیج رادیکال هواداران در ایجاد ناآرامی و مقاومت و به زانو در آوردن نظام بهره‌برداری می‌شد.

اگرچه شعار جنبش‌های کاذب اجتماعی در دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی استفاده از الگوهای جدید بسیج سیاسی مبتنی بر عدم خشونت و نافرمانی مدنی بود اما فتنه قتل‌های زنجیره‌ای و فتنه ۱۸ تیر در ساختار رسمی دولت خاتمی و از همه مهم‌تر فتنه ۸۸ نشان داد که این تاکتیک، شعاری بیش نبوده است و با رفتارهای رهبران و سردمداران این فتنه‌ها سازگاری ندارد.

فتنه افروزان یعنی ضدانقلابیون جدید ایران تصور می‌کردند در پایان دهه سوم عمر خود دیگر نشانی از یک ایران انقلابی نخواهند دید اما با حماسه ۹ دی ۸۸ جامعه ایران کاملاً انقلابی به‌نظر می‌رسید و بحث درباره اصلاح‌ناپذیری انقلاب اسلامی و استحاله نشدن آرمان‌های امام‌خمینی در قرائت‌های انحرافی و فریبنده چپ و راست به‌صورت کابوسی مستمر و پایان‌ناپذیر برای ضدانقلاب درآمده است.

اکنون بدبینی در تمامی جریان‌های چپ و راستی که در طول سه دهه برای مبارزه با ملت ایران و استحاله آرمان‌های انقلاب اسلامی تجهیز شده بودند، نهادینه شده است. ضدانقلاب درون انقلاب اسلامی از دو دهه گذشته برای انقلاب اسلامی آینده‌ای جز زوال تدریجی پیش‌بینی نمی‌کرد و برای آن از آغاز دهه ۱۳۷۰ تا پایان دوره به‌ظاهر اصلاحات، برنامه‌ریزی دقیقی انجام داده و گروه‌های سیاسی جدیدی را در دل ساختار جمهوری اسلامی سازماندهی کرده بود؛ اما با انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری این حال‌وهوا به‌سرعت دگرگون شد.

جریان‌هایی که تا این اواخر حتی به امکان بازگشت به آرمان‌های امام‌خمینی اعتقادی نداشتند و در زیر شعار اصلاحات به مردم ایران می‌گفتند: ادامه مشروعیت انقلابی امام و بهره‌گیری از منابع مشروعیت سنتی با تکیه بر روحانیت و مذهب، ناکارآمد و ناتوان است و

در پروژه اصلاحات محلی از اعراب ندارد،^۱ ناگهان با حرارت و با هیجانات منافقانه‌ای به مرثیه‌سرایی درباره امام و خط امام و حتی فراموش شدن بیت امام پرداختند. کارشناسان غربی و غربگراهایی که تا دیروز از پایان خط امام و انقلاب و ولایت فقیه در ایران می‌گفتند، دچار احساسات انقلابی‌گری و امام‌سرایی شدند و مطبوعات غربی و رسانه‌های زنجیره‌ای چپ و راست با اشتیاق بی‌سابقه‌ای دست به نگارش مقالاتی درباره از دست رفتن انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام‌خمینی زدند؛ گویی هیچ‌کدام از مشکلات کشور به دوره سازندگی و اصلاحات در دولت آقای هاشمی و خاتمی مربوط نیست؛ به‌ویژه با وجودی که دستگاه بوروکراتیک و دیوانسالاری ویرانگر دولت سازندگی و اصلاحات و وضعیت پیچیده و نابسامان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور انکار نمی‌شد اما هیچ منطقی نمی‌توانست این حال و هوای ناکامی و بدبینی جریان اصلاحات را که در طی سه دهه حاکمیت بر ساختار دولت موسوی، هاشمی و خاتمی سیطره خود را بر کشور گسترده بود و کشور را به سمت بحران‌های ساختگی جنبش‌های کاذب اجتماعی سوق می‌داد، به خوش‌بینی برای یک رقابت سالم در درون نظام جمهوری اسلامی تبدیل نماید.

هر چند پویش واقعی تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی این سه دهه یک ضرورت و در عین حال پیچیده و تعارض‌آمیز است اما ایران دوره دولت نهم با همه نارسایی‌هایش هرگز مانند سه دوره قبلی، آن‌گونه که اصلاح‌طلبان چپ‌گرای دوره موسوی، هاشمی و خاتمی القا می‌کنند، تک‌بعدی نبوده و نیست. گروه‌های سیاسی و اجتماعی جدیدی که در درون و بیرون دستگاه دولت در این دوره شکل گرفته‌اند و بر تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و نهادسازی‌ها اثر می‌گذارند برای نیروهای نسل دوم و نسل سوم انقلاب موقعیتی ممتاز فراهم

۱. اظهارات سعید حجاریان در سال ۱۳۷۷ در مقاله «تلاقی جمهوریت و مشروطیت»؛ برای مطالعه این دیدگاه و دیدگاه‌های مشابه رک: انتخاب نو؛ تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، به کوشش عبدالعلی رضایی و عباس عبدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۵.

کرده‌اند که چنین موقعیتی هیچ‌گاه در دولت‌های قبلی فراهم نشد.

این موضوع صرفاً مسئله برخورد چپ و راست یا اصولگرا و اصلاح‌طلب در حاکمیت و تضاد آرمان‌ها، عقاید یا سیاست‌های آنها نیست. هر یک از جریان‌های چپ و راست در سه دهه گذشته از بافت معینی از دستگاه دولت حمایت می‌کردند و متأسفانه حافظ منافع آنها بودند. بی‌ایمانی توده‌های وسیع مردم به برنامه‌های سازندگی هاشمی و اصلاحات خاتمی به دلیل پایبند نبودن آنها به آرمان‌های امام‌خیمینی و انقلاب اسلامی و اصل ولایت‌فقیه بود؛ این مسئله در دوره دولت خاتمی به نقطه جوش خود رسید. هنگام به قدرت رسیدن خاتمی، جناح اصلاح‌طلب که از هژمونی باورهای مردم به روحانیت به قدرت رسیده بود عملاً از جایگاه مذهبی و عقیدتی قابل اعتنا و اعتمادی برخوردار نبود. مردم به هر دلیلی به خاتمی به‌عنوان فردی از روحانیت که وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام‌خیمینی خواهد ماند، رأی دادند و انتظار داشتند در دولت وی از انقلاب در دوره سازندگی اعاده حیثیت شود. کارگزاران افراطی دولت خاتمی اصولاً با شعار اعاده حیثیت انقلاب، به تخریب آقای هاشمی پرداختند و شرایط را به گونه‌ای فراهم کردند که وی مجبور شد برای حفظ حیثیت انقلابی خود از نمایندگی مجلس ششم استعفا دهد. اما دولت اصلاحات و اصلاح‌طلبان بی‌ریشه و تازه به دوران رسیده با تضعیف موقعیت اسلام در جمهوری و نقش امام و روحانیت در حکومت اسلامی، به بهانه تضعیف موقعیت یک جناح و تقویت موقعیت اصلاحات، سرآسیمه به تحولاتی رادیکال دست زدند و عجیب‌تر اینکه خود کارگزاران رسمی دولت نقش اپوزیسیون را در مبارزه با آرمان‌های انقلاب اسلامی به‌عهده گرفتند.

طراحی قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه و ترور مشکوک سعید حجاریان در درون ساختار رسمی دولت خاتمی به فاصله کوتاه، بیش از همه، ترور سه رکن امنیت جمهوری اسلامی برای مقابله‌های بعدی با انقلاب اسلامی بود و از غیر مسئول بودن دولت در قبال حفظ حیثیت نظام جمهوری اسلامی و غلبه بی‌حد و حصر سازمان سرکوب و کنترل‌های حزبی بر ارکان امنیت کشور پرده برداشت.

هر کس که درک اندکی از سیاست داشت می‌توانست تشخیص دهد که بخشی از اعضای بی‌ریشه و بی‌اعتقاد دولت خاتمی کمر به نابودی انقلاب از طریق نفوذ در هسته انقلاب بسته‌اند و قرار است یوم‌الله کاذبی را به نام دوم‌خرداد جایگزین یوم‌الله ۲۲ بهمن ۵۷ نمایند تا از این طریق اسلامیت نظام در زیر پای جمهوریت قربانی شود و جمهوری در ایران با از دست دادن پشتوانه مردمی اسلامیت، غریب و بی‌پناه به یک دیکتاتور مدرن جدید شبیه رضاخان سپرده شود تا تراژدی نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن نفت در انقلاب اسلامی تکرار گردد.

هنوز دوماه از دوم‌خرداد ۱۳۷۶ نگذشته بود که سعید حجاریان نظریه‌پرداز جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه گذشته، در گفت‌وگویی اعلام کرد که «دوم‌خرداد را با تعاریف رایج، یوم‌الله می‌دانم؛ یوم‌اللهی که روز اکمال جمهوریت و اتمام مشروطیت بوده است»؛ او و همفکرانش که هیچ‌گاه اعتقادی به امام‌خمینی و ولایت‌فقیه نداشتند و این نظریه را طرح روایت جدیدی از راه مشروطیت و قرائتی استبدادی از اسلام می‌دانستند به ناگهان با دوم‌خرداد، خود را با اختیارات بی‌حد و حصری در ساختار قدرت روبه‌رو دیدند.

انگیزه غیرقابل‌کنترل تداوم اصلاحات سیاسی و فرهنگی (نه اقتصادی) با بهره‌گیری از پس‌مانده‌های دولت‌سازندگی در حزب کارگزاران برای محو اسلامیت نظام و در رأس آن ولایت‌فقیه، به‌منظور تقویت و تثبیت جریان‌های وابسته به اصلاحات و برکناری و بی‌اعتبار کردن یاران قدیم پدرخوانده! و از همه مهم‌تر تهاجم تاکتیکی ولی بدون محاسبه به هاشمی، آغاز دولت اصلاحات خاتمی را با بی‌آبرویی قتل‌های زنجیره‌ای و فاجعه کوی دانشگاه روبه‌رو کرد. انگشت اتهام با خلق ادبیات تهاجمی عجیب و غریبی تحت عنوان دولت پنهان، تاریکخانه اشباح، عالیجناب سرخپوش و... نثار پدرخوانده چپ یعنی رئیس دولت سازندگی آقای هاشمی رفسنجانی شد. افرادی چون اکبر گنجی، حمیدرضا جلالی‌پور، عباس عبدی،

۱. انتخاب نو؛ تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم‌خرداد، همان، ص ۴۸.

علیرضا علوی تبار، سعید حجاریان، مصطفی تاجزاده، عمادالدین باقی و... با دستگیری نسل تازه‌ای از روزنامه‌نگاران جوان و جاه‌طلب چون محمد قوچانی، مسعود لعلی، بابک داد، محمدعلی زکریایی، حجت رزاقی، سهراب رزاقی و... مأموریت ریختن آتش تهیه تهاجم جدید بر سر انقلاب اسلامی را برای تثبیت موقعیت‌های به‌دست‌آمده به‌عهده گرفتند.

از زمانی که به نظر می‌رسید مواضع یاران کهنه و قدیمی اصلاحات یکی پس از دیگری سقوط کرده و جاده عالیجناب سرخپوش حتی به دست فرزندان وی مثل فائزه هاشمی به‌خوبی کوبیده شده است، ناگهان توان اصلاح‌طلبی خروشچف اصلاحات یعنی جناب خاتمی تحلیل رفت و افرادی که از تصدق سر وی و سیاست‌های هاشمی‌زدایی دولت وی موقعیتی به‌دست آورده بودند منافع خود را در عبور از خاتمی دیدند. مجموعه جدیدی از ادبیات عبور از خاتمی در فضای سیاسی ایران تولید شد تا رخدادهای عجیب‌وغریبی که دولت اصلاحات ظرف دو، سه سال، ایجاد کرده بود به فراموشی سپرده شود و اذهان توده‌ها به سمت فتنه‌های جدیدی متمرکز گردد.

تنها ویژگی دولت اصلاحات در دوره خاتمی توان رهبری برای سازشی هر چند ناپایدار میان جناح‌های مختلف ناهمگون و متضاد جریان‌های چپ در دولت و در عین حال از دست دادن فرصت‌های سیاسی و اقتصادی کشور به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی بود.

تنها در سیاست خارجی مطالعه کتاب *دیپلماسی هسته‌ای*؛ ۶۷۸ روز مدیریت بحران نوشته معاونت پژوهش‌های روابط بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، بیانگر وضعیتی است که دولت اصلاحات برای امنیت ملی ایران در عرصه بین‌المللی ایجاد کرد. در فصل دوم این کتاب از بحران «شوک سپتامبر» و نمایی از وضعیت ایران در مقطع بروز بحران سخن به‌میان می‌آید:

شوک سپتامبر در حالی بر پیکر کشور وارد شد که ایران دارای وضعیتی خاص در داخل و برون مرزها بود. شرایط بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در آن مقطع و تبعات گسترده داخلی بحران تا آن اندازه غیرمنتظره بود که تهران دریافت با منازعه‌ای

تمام‌عیار و مرتبط با امنیت ملی کشور مواجه است. ارزیابی‌های رسمی در تابستان

۱۳۸۲ بی‌شک تصاعد ناگهانی بحران در شهریورماه را پیش‌بینی نمی‌کرد...^۱

گزارش دکتر حسن روحانی به رئیس‌جمهور خاتمی درباره آخرین تحولات پرونده هسته‌ای در آخرین روزهای کاری دولت هشتم بیانگر این واقعیت است که اگر درایت، هدایت و دخالت رهبر معظم انقلاب در قضیه شوک سپتامبر ۱۳۸۲ و بحران هسته‌ای نبود خدا می‌داند ماجراجویان دولت اصلاحات در این مسئله چه بلایی بر سر امنیت ملی کشور می‌آوردند.^۲

دور دوم دولت آقای خاتمی برای الگوی اصلاحات، سرنوشت‌ساز بود. تضادهای و اشتباهاتی که در دولت موسوی و هاشمی و دور اول دولت خاتمی پنهان شده بود به تدریج ظاهر شدند. آهنگ رشد اقتصادی کشور به نحو چشمگیری کند شد و تضادهای ایدئولوژیک دولت و عدم اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی اوضاع را ناامیدکننده ساخت. روابط با غرب به‌رغم هزینه‌های سنگین روی مسئله گفت‌وگوی تمدن‌ها پیوسته به وخامت گرایید و هیچ‌کدام از امتیازاتی که به غرب داده شد مانع از آن نگردید که دولت خاتمی در سال ۱۳۸۲ با شوک سپتامبر روبه‌رو نشود.

دولت در آستانه تغییرات ساختاری قرار داشت. مسئولیت مستقیم شکست‌های سیاسی و اقتصادی متحان چپ بر عهده خاتمی و پشتیبانان او گذاشته شد. رویدادهای دیگر در غرب و داخل ایران نارسایی کامل تفکر سیاسی و فرهنگی اصلاحات را به اثبات رسانید و زمزمه‌های جدیدی پیرامون اصلاحات در برابر اصلاحات شکل گرفت.^۳ در زمزمه اصلاحات بر اصلاحات، خمیرمایه ضدانقلابی جریان اصلاحات و دلیل اصلی ناکامی و ناکارآمدی دولت شرکت سهامی خاتمی برملا گردید. تاج‌زاده یکی از سرحلقه‌های اصلی فتنه‌افروزی‌های دو

۱. دیپلماسی هسته‌ای؛ ۶۷۸ روز مدیریت بحران، معاونت پژوهش‌های روابط بین‌الملل، تهران، مرکز تحقیقات

استراتژیک، ۱۳۸۵، ص ۶۱.

۲. رک: همان، ص ۳۲۹-۳۱۷.

۳. رک: گفت‌وگوی انتقادی؛ اصلاحات در برابر اصلاحات، سعید حجاریان و دیگران، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

دهه اخیر در تئوری اصلاحات بر اصلاحات می‌گوید: «پایه اصلاحات، وفاداری به نظام و قانون اساسی است؛ اما لزوماً اعتقاد به آن نیست...»^۱

دولت خاتمی صرف‌نظر از مشکلات فکری و ساختاری، گرفتار دو معضل بزرگ بود: یکی اینکه می‌خواست با بدنه‌ای از کارگزاران بی‌اعتقاد به جمهوری اسلامی، دست به اصلاحات قانونی در ساختار نظام بزند؛ دوم اینکه جریان اصلاحات به‌گونه‌ای غیرعقلانی و کودکانه انتظار داشت که جهان خارج از ذهن آنها بدون تغییر و دست نخورده به انتظار اقدامات نامشخص آنها بنشیند و احتمال تغییر کیفی نیز وجود نداشته باشد.

اصلاحات و اصلاح‌طلبان در ایران گرفتار این توهم بودند که اگر قدرت را در ایران به‌دست بگیرند این امر تحولی بازگشت‌ناپذیر است. یکی از بزرگ‌ترین دلایلی که چپ‌های به‌ظاهر اصلاح‌طلب را با رهبری خاتمی، موسوی و کروبی به مواضع ضدانقلابی سوق داد و آنها را کنار منافقین، بهائیت، سلطنت‌طلب‌ها، امریکا، انگلیس، اسراییل و سایر ضدانقلاب‌های قسم‌خورده نشانده این بود که به هیچ‌عنوان آمادگی کامل برای پذیرش ناکامی در جذب آرای مردم را در انتخابات نهم و دهم نداشتند.

تلاش برای حفظ قدرت که آن را محصول دو دوره دولت اصلاحات تلقی می‌کردند و استفاده از سخیف‌ترین اتهامات برای بدنام کردن جمهوری اسلامی بیانگر انسداد کامل عقل چپ‌گرایی و اصلاح‌طلبی چپ‌گرایانه در ایران است.

در اواخر دولت خاتمی این فکر در میان اکثر قشرهای جامعه شکل گرفت که هر گونه تغییر و اصلاحات در ایران با دور شدن از آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام‌خمینی محکوم به نابودی و شکست است. نسل جدید که در سالیان حاکمیت نظام جمهوری اسلامی پرورش یافته، با همه انتقاداتی که به روش‌های دولتی دارد و خواستار نوین‌سازی ناهمگون شیوه‌های زندگی و خروج دولت از مقام ایدئولوژیست به مقام استراتژیست است، با تمام وجود خواستار این

دگرگونی‌ها با تکیه بر آرمان‌های انقلاب اسلامی و حفظ نظام جمهوری اسلامی است.

◆ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حماسه ۹۹دی نشان داد عمر نقل‌وانتقالات قدرت از طریق دامن زدن به جنبش‌های کاذب اجتماعی به سر رسیده است. حماسه ۹۹دی نشان داد که هنوز ظرفیت‌های مردمی جمهوری اسلامی برای توسعه ایران عزیز و خلق حماسه‌های ماندگار چقدر کارآمد و راهگشاست. حماسه ۹۹دی خط پایانی بود بر بطلان یک جامعه ایستا که دشمنان ملت ایران نزدیک به دو دهه به دنبال آن بودند و پیوسته در گوش ما از پایان انقلاب و انقلابیون سخن می‌گفتند.

اکنون بر ملت ایران روشن است که چرا امام عظیم‌الشأن امت شرط مکتبی بودن و انقلابی بودن را رمز تداوم انقلاب اسلامی می‌دانستند. حماسه ۹۹دی نماد دیگری از تجلی روح انقلابی خمینی در کالبد ملت مقاوم ایران بود و ایستایی و سستی و باج دادن به دشمنان را از جامعه زدود.

حماسه ۹۹دی خط بطلانی بود بر تمامی جنبش‌های کاذب اجتماعی در دو دهه گذشته و در رأس آن فتنه سبز که آمده بودند با نفوذ در هسته انقلاب اسلامی از درون انقلاب را گرفتار آفت استحاله سازند. دلیل شکست فتنه ۸۸ نه سرکوب بلکه فقدان عقل سیاسی در فتنه‌افروزان و تبلور بصیرت در ملت ایران بود.

فتنه ۸۸ و حماسه ۹۹دی به‌منزله پایان نارضایتی در کشور و شکل‌گیری اعتراضات جدید در قالب جنبش‌های کاذب اجتماعی نیست. ویژگی‌های مشخص دوره سازندگی و دوره اصلاحات از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۸۴ عبارت‌اند از تقویت گرایش‌های انحصارطلبانه و رانت‌خوار در دستگاه دولت از یک‌سو و پیدایش اپوزیسیون به‌ظاهر اسلامی و ملی از سوی دیگر در ساختارهای دولتی. باید بدانیم که وجود چپ و راست رسمی و غیررسمی در ساختار دولت‌ها و ایدئولوژیک شدن آنها همیشه خطر بازگشت جریان‌های انحرافی را که از رانت قدرت، ثروت

و فرصت برخوردارند، جدی نشان می‌دهد.

برنامه‌های اصلاح‌طلبانه به دور از جهت‌گیری‌های حزبی یا انحصارطلبی‌های سیاسی و یا ایدئولوژی‌سازی‌های کاذب که عموماً فاقد سمت‌گیری‌های مفید اجتماعی و سیاسی هستند، به خودی خود جنبه‌های مثبت خاصی ندارند. نگاه اصلاح‌طلبانه به حوزه قدرت و سیاست که عموماً یک نگاه اسلامی به درک ضرورت عینی تغییرات مثبت در حوزه اجتماعی است، از دگردیسی و استحاله قدرت در دست جریان‌های قدرت‌طلب جلوگیری می‌کند.

با حماسه ۹ دی ملت ایران در هر سطحی از هرم اجتماعی حس می‌کند که پایان یک دوره تاریخی و آغاز دوره جدیدی فرا رسیده است. در این دوره جدید، نوسازی و سازندگی ایران اسلامی بدون تکیه بر یک طرح بومی و عبور از سیاست‌های از پیش تعیین‌شده چپ و راست یک واقعیت و حقیقت انکارناپذیر جلوه می‌کند. حماسه ۹ دی نشان داد که ملت ایران خیلی زودتر از اینها باید خط بطلان بر سیاست‌های دوقطبی چپ و راست در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ می‌کشید؛ از سال ۱۳۸۴ ایران انتظار چنین رویکردی را داشت.

وقتی چپ و راست در فتنه ۸۸ به مرز خودزنی سیاسی و فرهنگی رسید و با حماسه ۹ دی به بایگانی تاریخ سپرده شد، دوستداران انقلاب اسلامی نتوانستند خوشحالی خود را پنهان کنند. نباید تصور کنیم که آزاد شدن سیاست ایران از سیطره چپ و راست به تنهایی امکان‌رهایی از قیدوبندهای گروه‌گرایی و حزب‌بازی و سرعت بخشیدن به تغییرات اقتصادی و سیاسی را فراهم خواهد کرد.

از نظر روانی، دولت در بوته آزمایش تحولات قرار دارد و زندگی نیز در جنب‌وجوش است و سیاست همچنان به‌منزله حرفه خواص در پی حذف دیانت و جاسازی مکتب‌ها و ایدئولوژی‌های جدید خواهد کوشید و در پس همه اینها ناراضیانی که هنوز جسارت دل‌کندن از سیاست‌های چپ و راست را ندارند به دور بولتن‌های زیرزمینی اصلاحات و اصولگرایی و سمینارهای نسبت اسلام و دموکراسی و حقوق بشر و گفتمان جهانی اسلام و مسلمانان میانه گرد هم خواهند آمد و گروه‌های شبه‌فاشیستی، شبه‌آنارشیستی و شبه‌ناسیونالیستی و

شبه‌اسلامی جدیدی بر پا خواهند کرد.

اکنون اشکال جدید این گروه‌ها در سازمان رسمی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی مشاهده می‌شوند؛ تمام آنها داغ عبادت بر پیشانی دارند و از مبارزه با سکولاریسم سخن می‌گویند و فلسفه‌های تکوین هویت ملی می‌بافند و در شرایط تازه‌ای، منافقین جدید را در قالب گروه‌های شبه‌علمی سازماندهی می‌کنند.

جنبش‌های کاذب اجتماعی جدید در جست‌وجوی پایگاه‌ها و محفل‌های تازه‌ای در جامعه هستند. درخواست‌های این جنبش‌ها به‌طور کامل با شعارهای روز انطباق دارد و می‌تواند تعداد فزاینده‌ای از مردم را، که به هر دلیلی از آهنگ تغییرات به‌ویژه در حوزه اقتصادی ناراضی هستند، به خود جذب کند. مکتب‌ها و تئوری‌های جدیدی برای جنبش‌های محفلی در حال تکوین است. نوحجیه‌های مدرن، نوبه‌ایی‌ها، مکتب‌های قومیت‌گرا، رشد عجیب و غریب فلسفه‌های مضاف (حتی برای کودکان) در محیط‌های دانشگاهی و حوزوی و تبدیل آنها به جنبش‌های محفلی نمونه‌های ناچیزی از شکل‌گیری ضدانقلاب جدید در ساختار جمهوری اسلامی می‌باشد.

به نظر می‌رسد باید صریح‌ترین و جامع‌ترین بیانیه فکری و سیاسی در این حوزه را درخصوص قرائت‌های قوم‌گرایانه از اسلام و انقلاب در مقابل تفسیرهای اسلام‌گرایانه از انقلاب اسلامی دید. این‌گونه تفسیرها از نظر شمول تاریخی و گستردگی موضوعات، جالب توجه هستند؛ زیرا مطالبی که تاکنون از زبان جریان‌های سکولار و ضدین و یا دشمنان اسلام شنیده شده است اکنون از زبان کارگزاران درون سیستم سیاسی جمهوری اسلامی شنیده می‌شود!

هر چند این مطالب به‌طور سطحی و با هدف قرار دادن مردم به‌خصوص نسل جوان مطرح می‌شود اما باید توجه کرد که طرح قرائت قوم‌گرایانه از اسلام و انقلاب، این توهم را در جهان اسلام دامن خواهد زد که انقلاب اسلامی برآمده از یک قرائت قومی و لاجرم در جهت منافع قومی خاص است نه منافع جهان اسلام؛ بعید نیست چپ‌های جدید، بعد از شکست فتنه ۸۸ در

حماسه ۹دی آتش‌بیار معرکه این تئوری شوندا!